

بازی شیطانی

ضد انقلاب افغانستان

انقلاب ایران را بلعید!

در کشورهای اسلامی در زندان ها را گشودند و خرابکاران، جنایتکاران و محکومین جنائی را برای جهاد به افغانستان فرستادند.

(بخش دوم): بسوی آسیای میانه

آغاز جهاد آمریکایی افغانستان در سال ۱۹۷۹، با دگرگونی مهمی در تاریخ اسلام سیاسی همراه بود.

از ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۹، راستگرایی اسلامی در جریان جنگ سرد، در اردوی غربی و ضد کمونیستی قرار داشت. قابل فهم است که در این دوره، بسیاری از تحلیلگران، اسلام سیاسی را اگر نه نیرویی آمریکایی، که دست کم هوادار اهداف اقتصادی و سیاسی آمریکا در منطقه پندارند. در کوههای افغانستان، ملایان، ستیزگرانه از کمونیسم بیزار بودند؛ در بیابانهای عربستان، بنیادهای وهابی علیه چپگرایان و ناسیونالیست های شمال آفریقا، خاورمیانه و پاکستان می غریدند؛ و در دانشگاهها، از کابل و اسلام آباد تا بغداد و قاهره، اخوان المسلمین با سکولاریست ها در ستیز بودند و علیه مارکسیسم تبلیغ می کردند.

اما از ۱۹۷۹، شرایط دگرگون شد. انقلاب آیت الله خمینی در ایران چالشی رو در رو با منافع ایالات متحده بود. افزون بر این، شاخه های تروریستی راست اسلامی به مانند قارچ سبز شده، در پهنه یی گسترده، به منافع ایالات متحده و رهبران غربگرا هجوم بردند؛ از مسجد بزرگ مکه تا کشتن انور سادات و ترورهای حزب الله لبنان. اما درس آموزی ایالات متحده از گسترش چنین رویدادهایی بسیار نومید کننده بود، زیرا آمریکا با وجود درخواست تنی چند از رهبران عرب مانند حسنی مبارک در مصر،

برای تخصیص منابعی برای مبارزه با تروریسم اسلامی پس از ۱۹۷۹، ایالات متحده چنین نکرد. مهمتر از آن، ایالات متحده این درس بزرگ را نیاموخت که راستگرایی اسلامی تنها ضد کمونیست نیست بلکه غرب ستیز و ضد شرکای دراز مدت غرب در خاورمیانه یعنی ناسیونالیست های دموکرات و سکولاریست نیز هستند.

اینگونه، و با وجود شواهد روز افزون درباره ی ماهیت شیطانی و خطرناک راستگرایی اسلامی در نقش متحد آمریکا، دولت ریگان با جهادیون افغانستان همراه شد.

تصور کردن طیف گسترده ی متحدان اسلامگرای آمریکا در زمان جنگ افغانستان، بویژه اکنون که دولت بوش فراخوان مبارزه ی جهانی با تروریسم و القاعده و شاخه های آن را می دهد، آسان نیست. اما همانگونه که سعید رمضان در سال ۱۹۵۳ در دفتر اول کاخ سفید با آیزنهاور دیدار کرد، در ۱۹۸۱ نیز، شخصیت های پراگماتیست امنیت ملی و سازمان اطلاعات دولت ریگان برای انتقام کشی [از اتحاد شوروی] در پی جهاد افغانستان رفتند. در واقع، نو محافظه کاران کنونی که در چهارچوب "برخورد تمدن ها" سردمدار جنگ با تروریسم شده اند، آهنگام سرسختانه بر اتحاد با اسلامگرایان پافشاری می کردند و همزمان با آیت الله های رژیم تهران بند و بست داشتند. اتحاد اسلامگرایان و آمریکا در دهه ی ۱۹۸۰، با همه ی تعمداتی که در کار بود شکل گرفت. از ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۲، دولت های کارتر و ریگان خطر راستگرایی اسلامی را دریافتند اما از آن چشم پوشیدند.

در پی انقلاب ۱۳۵۷ ایران، دولتمردان کارتر برای بررسی اسلام سیاسی در جلساتی با شرکت بخش بزرگی از دولت گرد هم آمدند. کارشناسان وزارت خارجه، تحلیلگران اطلاعاتی و سفرای آمریکا در خاورمیانه در زمره ی شرکت کنندگان بودند. بگفته ی هارولد ساندرز، معاون وزارت خارجه در امور خاور نزدیک، "بررسی های زیادی انجام شد" که بیشترشان بر حکومت ها و پادشاهی های محافظه کار عربی متمرکز بود.

"کانون بحث بررسی این احتمال بود که آیا اسلام سیاسی در اردن، مصر، عربستان سعودی نیز رخ می نمایاند یا تنها محدود به ایران است." به نظر ساندرز و دیگر دولتمردان و شخصیت های اطلاعاتی ایالات متحده، نتیجه ی بحث ها نشان از بی خطر بودن اسلامگرایی داشت. ساندرز می گوید: "مساله این بود که آیا دولت عربستان می تواند از عهده ی آن [اسلامگرایی] برآید؟ من به سعودی ها گفتم که

نمی توانم کسی را پیدا کنم که بگوید خطر سرنگونی عربستان سعودی را تهدید می کند. همان زمان فکر می کردیم سادات نیز در مصر آن را از سر می گذرانند." بی گمان، کمترین تلاشی برای بازداشتن عربستان سعودی از پیگیری سیاست خارجی دیرینه اش، در تکیه بر اسلامگرایی انجام نشد. درباره ی سادات نیز چنین بود و او را از هماوایی با اخوان المسلمین بر حذر نداشتند. پشتیبانی اسرائیل و اردن از کارزار تروریستی اخوان المسلمین علیه سوریه و سازمان آزادیبخش فلسطین را هم مانع نشدند. و البته در پاکستان نیز ایالات متحده با رژیم وابسته به اخوان المسلمین برهبری ضیاء الحق و سازمان امنیت او که جهاد افغانستان را سازمان دادند، همراه شد.

و سرانجام، این پندار که حکومت های موجود می توانند جنبش اسلامی را لگام زنند سبب شد تا کمترین تلاش نظری پیرامون دگرگونی احتمالی این حکومت ها، تاثیر اسلامگرایی بر جوامع زیر سلطه ی این حکومت ها و توانمندی سازمانی اسلامگرایی در گستره ی جهانی، انجام نشود. سیاستگزاران، همچنان بر این باور بودند که تکرار نظری اسلامگرایی آنرا از چهارچوب یک کلیت نظری یکپارچه دور ساخته و مقابله با آن را در هر کشور ممکن کرده است. ساندرز باز می گوید: "ما به این نتیجه رسیدیم که نمی توانیم سیاستی در رابطه با اسلام سیاسی اتخاذ کنیم."

در پی انقلاب ایران سیل ناگهان رهنمودهای واشنگتن به مراکز برون مرزی سیا برای بررسی آثار منطقه یی انقلاب ایران روان شد. تحلیلگران سیا و وزارت خارجه، کشورهای را که در آن تهدید انقلابی به شیوه ی خمینی را محتمل می دانستند، بررسی کردند و نتیجه ی بررسی هاشان، کمترین احتمال چنان انقلابی بود. تا زمانی که رژیم های غربگرا پابرجا بودند، تقریباً هیچ شخصیت آمریکایی درباره ی رشد اسلام سیاسی، آثار آن بر جوامعی که اسلامگرایی در آنها رشد می کرد یا احتمال رویارویی اسلام رادیکال با ایالات متحده، هشدار نداد. یکی از افراد پیشین سیا در مراکش می گوید: "در آغاز، گمان این بود که [انقلاب ایران] در حال گسترش است و ممکن است در مراکش، اردن و عربستان سعودی رخ دهد و اینکه پادشاهی سیستمی حکومتی متعلق به گذشته هاست. اما زمانی که به مراکش رسیدم هیچ نشانی از اسلامگرایی نیافتم. جنبش اسلامی در مراکش بسیار ناتوان بود." در اسناد

سیا پیرامون مراکش تنها ۸ برگ درباره‌ی اسلام و سیاست می‌توان یافت. نتیجه‌ی بررسی‌ها در مراکش نیز همچون دیگر نقاط، بی‌خطر بودن اسلامگرایی بود. در میان افراد سیا، انگشت شمار تحلیلگرانی چون مارتا کسلر هم بودند که همواره به اسلام سیاسی و اخوان المسلمین توجه داشتند. کسلر می‌گوید که در عمل بسیاری از ماموران سیا از واقعیت عقب ماندند زیرا بسیاری از اسلامگرایان خویش را پنهانی سازمان می‌دادند. "ما دوره‌ی تاریخی جنگ دوم جهانی را داشتیم و ناگزیر افراد ما تنها در پایتخت کشورهای درگیر در جنگ بودند، حال آنکه جنبش اسلامی نه در آن شهرها که در کشورهای دیگر و در شهرهای کوچک شکل می‌گرفت." به باور کسلر، جنبش اسلامی هر چه بیشتر ماهیت ضد آمریکایی می‌یافت. او همان زمان در یکی از تحلیل‌هایش می‌نویسد که چنانچه کشورهایی چون مصر، سودان و پاکستان به همکاری با اسلامگرایی ادامه دهند، پیامدهای ژرفی خواهد داشت. او می‌گوید: "من همان زمان گفتم که سیاست همکاری دولت‌های منطقه با اسلامگرایی، ماهیت این دولت‌ها را دگرگون می‌سازد. من از مکتبی بودم که گرایش ضد غربی یافت." نیازی به تکرار این نکته نیست که تحلیل‌های کسلر سیاست‌گذاران را از دست یازیدن به جهاد افغانستان بازداشت.

همین اندیشه در میان سیاستمداران ضد تروریست شایع بود. رابرت بائر، مامور پیشین سیا می‌گوید: "پس از ترور سادات من در مرکز ضد تروریستم مشغول شدم. آنجا با اسناد دادرسی [ترور سادات] مواجه شدم و از خود پرسیدم اینها [اسلامیون] چه جور آدمهایی هستند؟ هدف آنها چیست؟ ارتباطاتشان چگونه است؟ سپس، به جستجوی اسنادی درباره‌ی اخوان المسلمین پرداختم." اما بائر در ادامه می‌گوید: "این در اندیشه‌ی ما نبود که چنین آدمهایی را تعقیب کنیم."

سادات که از اخوان المسلمین و شبکه‌ی بانک‌های اسلامی این جمعیت برای تحکیم پایه‌های قدرتی که از سال ۱۹۷۹ بعنوان رئیس جمهور مصر بدان رسیده بود، استفاده کرد، کمتر از همه به ماهیت خطرناک راستگرایی اسلامی آگاه بود. سادات، زمانی که افغانستان در اشغال اتحاد شوروی بود، شادمانانه به ایالات متحده، عربستان سعودی و پاکستان پیوست و جهادگران را به پیشاور و جنگ افغانستان فرستاد.

اینچنین، جهاد در افغانستان، به جنگی تمام عیار بدل گردید و تیم ریگان که گرفتار جنگ سرد بود، در سال ۱۹۸۰ با روحانیون جمهوری اسلامی ایران وارد معامله شد، از ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۷ که اسرائیل به ایران سلاح می فروخت دیده بر هم نهاد، آنگاه درباره ی چپ ایران به رژیم خمینی اطلاعات سری داد، و سرانجام در ماجرای ایران کانترا در جستجوی حاکمیت اسلامیون "میانه رو" که پنداری دور از واقعیت بود، عملاً سلاح آمریکایی به ایران فروخت.

افغان های عرب تبار

بیشتر جنگجویان جنگ افغانستان مجاهدان تحت پشتیبانی پاکستان و چریک های وابسته به یکی از چهار سازمان بنیادگرای این کشور بودند. یکی از گردانندگان پیشین عملیات پنهان سیا می گوید: "نزدیک به ۳۰۰ هزار جنگجو در افغانستان بودند که همگی مگر ۱۵ هزار نفر از آنها که میانه رو بودند، در زمره ی اسلامگرایان افراطی بودند." بیشتر آنها افغان تبار بودند اما شماری از جهادیون، از دیگر نقاط جهان همچون مصر، اردن، عربستان سعودی و کشورهای حاشیه ی خلیج آورده شده بودند. این همه، نطفه ی آغازین **اسامه بن لادن** و پیدایش سازمان القاعده شد که در خلال جنگ رخ می نمایانند. آن به اصطلاح عرب — افغان های شرکت کننده در جنگ، اسامه بن لادن، ایمن الظواهری، رهبر جهاد اسلامی مصر و مرد شماره دو القاعده و دهها هزار جهادی از کشورهای عربی، اندونزی، فیلیپین، چین و دیگر نقاط دوردست جهان اسلام بودند.

آنها چریکهایی بودند که پس از جنگ به خانه هایشان در الجزایر، مصر، لبنان، عربستان سعودی و آسیای میانه بازگشتند و آنجا جنگ را ادامه دادند. بسیاری از آنها مهارت های تروریستی مانند ترور، خرابکاری، و بمب گذاری را زیر دست ایالات متحده و متحدانش، آموختند.

در ژانویه ی ۱۹۸۰، برژینسکی برای جلب حمایت اعراب به جنگ افغانستان، به مصر رفت. در خلال چند هفته دیدار وی از مصر، سادات، حمایت همه جانبه ی مصر را تضمین کرد و به نیروی هوایی ایالات متحده اجازه ی استفاده از پایگاههای هوایی

مصر را داد تا به این وسیله، سلاح های مصری را به شورشیان برساند. نیز به فعالان اخوان المسلمین مصر برای شرکت در جنگ آموزش داد و آنها را مسلح کرد. "سادات و دولت او، مدتی، متصدی ارتش سری مجاهدان متعصبی شد که برای جنگ با شوروی در آسیای میانه و جنوبی احضار شده بودند." محموله های هوایی ایالات متحده از غنا و آسوان در مصر پرواز می کردند و محموله هایشان را به پایگاه جهادیون در پاکستان می رساندند و بگفته ی "جان کولی"، "انبارهای نظامی مصر برای یافتن سلاحهایی که شوروی به مصر داده بود، جستجو شد تا آنها را به مجاهدان برسانند. دست آخر، کاربری یک کارخانه ی اسلحه سازی در نزدیکی حلوان مصر برای تولید سلاحهای روسی تغییر داده شد."

مصر و دیگر کشورهای عربی چیزی بیش از اسلحه به مجاهدان رساندند. برخی از کشورهای مسلمان به زعم خویش از روی آینده نگری، جنگجویان اسلامگرا را به افغانستان می فرستادند، شاید چنین می پنداشتند که با یک تیر دو نشان می زنند، نخست اینکه ایالات متحده را که در جستجوی جنگجویانی برای جهاد بود، خشنود می سازند و دوم اینکه با فرستادن اسلامگرایان به افغانستان از مشکل آفرینی آنها در داخل رهایی می یابند. شاید سادات نیز همچون دیگر رهبران، بر این باور بود که بیشتر مجاهدان در جنگ کشته می شوند و باز نخواهند گشت. یکی از افراد سیا که در زمان جنگ افغانستان، رئیس دفتر سیا در پاکستان بوده است، می گوید: "کشورهای اسلامی درب زندانهای خود را گشودند و خرابکاران را به افغانستان فرستادند." و نه تنها به افغانستان گسیل شدند که بوسیله ی نیروهای ویژه ی ایالات متحده، آموزشهای نظامی دیدند. کولی می نویسد: "تا ۱۹۸۰، آموزگاران نظامی ایالات متحده برای آموزش مهارت های نیروهای ویژه ی آمریکایی به مصری ها که آنها نیز به نوبه ی خود آن آموزشها را به داوطلبان کمک به مجاهدان افغانستان انتقال می دادند، به مصر رفته بودند."

بریتانیایی ها که افغانستان برایشان میدان بازی بزرگشان در سده ی نوزدهم بود، و پیوندهای استعماری دیرینه یی با پاکستان داشتند، از پیشینه ی ارتباطی گسترده یی با رهبران مذهبی و قبیله یی پاکستان و افغانستان سود می بردند. "گاس آورا کوتوس"، مامور سیا که سالها پیوند نزدیک با جنگ افغانستان داشت چنین

گزارش کرد که بریتانیایی ها "افرادی در اختیار دارند که بیش از بیست سال بعنوان خبرنگار، نویسنده یا کشت دهنده ی تنباکو در آنجا بسر برده اند [و] زمانی که شوروی افغانستان را اشغال کرد، MI6 شبکه ی دیرینه ی خود را فعال کرد." آورا کوتوس می افزاید: "بریتانیایی ها می توانستند چیزهایی بخرند که ما نمی توانستیم زیرا دامنه ی کشتار، ترور و بمب گذاریهای کور را محدود می کرد. مثلا آنها تفنگ های دارای صدا خفه کن می فرستادند ولی ما نمی توانستیم زیرا صدا خفه کن می توانست در ترور بکار گرفته شود و خدای نکرده اتومبیل های حاوی بمب. به هیچ عنوان نمی توانستم حتی پیشنهاد آن را بدهم اما ممکن بود به بریتانیا بی ها بگویم سید محمد فضل الله [رهبر شیعی افراطی لبنان] در بیروت هفته ی گذشته بسیار فعال بوده است. آنها اتومبیلی را بمب گذاری کردند که به کشته شدن ۳۰۰ نفر منجر شد. من با نیتی پاک این اطلاعات را به MI6 دادم. آنچه با آن کردند، با خودشان است."

آموزش ترور و بمب گذاری اتومبیل ها و مواردی اینچنین، راه خود را بسوی داوطلبان عرب باز کرد، همان آنان که سرانجام **پیاده نظام القاعده** شدند. حتی روشهای ساده برای ساخت اتومبیل های بمب گذاری شده بشیوه ی افغان ها به برخی مجاهدان آموخته شد. "استیو کول" نوشت: "زیر نظر سازمان امنیت پاکستان، مجاهدان آموزش و مواد منفجره برای اتومبیل های بمب گذاری شده و حتی شترهای حامل بمب دریافت می کردند تا در حملاتشان به شهرهای تحت اشغال شورویها، برای کشتن سربازان و فرماندهان شوروی بکار گیرند. بیل کیسی [رئیس سیا] با وجود تردید برخی از افراد سیا بر این اقدامات صحنه گذارد." و البته تنها سربازان شوروی از این بمب ها آسیب نمی دیدند. دست کم در یک مورد که مجاهدان کیف دستی حاوی بمبی را زیر یکی از میزهای سالن غذا خوری دانشگاه کابل منفجر کردند، دامنه ی نبردی را که در میانه ی ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در دانشگاه کابل جریان داشت، گسترش دادند. بیل کیسی می گفت: "ماهیت جنگ خشونت آفرین است. اگر از ترس اینکه یکی فریاد بزند 'آدمکشی' " به تروریست ها ضربه نزنیم، این روند هیچگاه پایان نخواهد گرفت." بزودی سیا و سازمان امنیت پاکستان وسائل منفجره ی مخفی در اختیار مجاهدان گذاردند، بمب هایی که به صورت خودکار، ساعت،

فندک، و ضبط صوت در آمده بود. آورا کوتوس می پرسد: "آیا میخواستم بمب هایی در شکل دوچرخه در کنار مقر فرماندهی یک افسر پارک شود؟ بله همین طور بود، چرا که ترس و وحشت می آفرید." سینماها و مراکز فرهنگی نیز دیگر اهداف مجاهدان برای بمب گذاری بودند.

همان اندازه که مجاهدان افغان تمایلی به بمب گذاریهای انتحاری از خویش نشان نمی دادند، داوطلبان عرب بدان مایل بودند:

"تنها، داوطلبان عرب که از عربستان سعودی، اردن، الجزایر و دیگر نقاط آمده بودند، بعدها مدافع حملات انتحاری شدند. آنها در فرهنگی یکسره متفاوت تربیت یافته بودند. زبان خویش داشتند، تفسیر خویش را از اسلام بیان می کردند و این درحالی بود که دور از خانه و خانواده شان بودند. هرگز شمار زیادی از جهادیون افغان که در آغوش خانواده هاشان بودند و پیوندهای قومی و قبیله یی و اجتماعی استوار داشتند، به تاکتیک های انتحاری روی ننهادهند."

از سال ۱۹۸۰، مجاهدان افغان در ایالات متحده و زیر نظر برژینسکی نیز در تاسیسات سواحل شرقی آمریکا بوسیله ی نیروهای ویژه ی ارتش ایالات متحده و نیروی "سیل" ¹¹ آموزش می دیدند. "جنگجویان افغان بیش از ۶۰ نوع آموزش مختلف دیدند. استفاده از فیوزهای پیچیده، تایمرها، مواد منفجره، سلاحهای خودکار با مهمات دارای غلاف نافذ، ابزار کنترل از راه دور مین ها و بمب ها (که بعدها بوسیله ی داوطلبان جنگ، در کشورهايشان علیه اسرائیلی ها بکار گرفته شد.) [و] خرابکاری استراتژیک، انفجار و آتش افروزیهای عامدانه."

جنگ افغانستان مراحل مختلفی داشت. این جنگ آرام آرام آغاز شد و در ۵ سال نخست آن هدف ایالات متحده پیروزی در جنگ، شکست اتحاد شوروی و بازپس نشاندنش از افغانستان نبود، بلکه هدفش، کشتن شمار هر چه بیشتر از آنان، مفتضح کردنشان و پیروزی تبلیغاتی بود. اما در ۱۹۸۴، به تحریک "چارلی ویلسون"، سناتور جمهوری خواه و حمایت مشتاقانه ی بیل کیسی بودجه ی سیا برای حمایت از جنگ — و بخشش های عربستان سعودی — به سرعت افزایش یافت. مبلغی که آمریکا در ۱۹۸۴ برای جهاد هزینه کرد، ۲۵۰ میلیون دلار "یعنی به اندازه ی مجموع هزینه ی سالهای پیشین" بود و نه تنها این، که سیر صعودی تامین هزینه ادامه یافت؛ ۴۷۰

میلیون دلار در ۱۹۸۶ و ۶۳۰ میلیون دلار در ۱۹۸۷. افزون بر اینها، ایالات متحده برای جلب همراهی دیگر کشورها بسیار کوشید و از آن میان چین بود. بگفته ی چارلز فریمن، سفیر ایالات متحده در چین، "از ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۴، چین ۶۰۰ میلیون دلار در جنگ افغانستان هزینه کرد. بیل کیسی نه تنها بر هزینه ی پشتیبانی از جنگ افزود که اهداف بلندپروازانه تری اتخاذ کرد. اکنون، او در جستجوی پیروزی بود، و برای آن، سلاح های پیشرفته تری در اختیار مجاهدان می گذارد. موشک های زمین به هوا "استینگر"، که گفته می شود تاثیر بسزایی در گسترش ابعاد نظامی جنگ داشت، از آن میان بود.

همچنانکه دامنه ی عملی جنگ و نیز اهداف آن گسترش می یافت، اعراب و خارجیان بیشتری به میدان جنگ افغانستان کشیده می شدند. بسیاری از دول عربی چون مصر، عربستان سعودی سازمان های بین المللی وابسته به راستگرایی اسلامی — مانند اخوان المسلمین، اتحادیه ی جهانی مسلمانان، سازمان بین المللی امداد اسلامی¹²¹، و "تبلیغی جماعت"، سازمان تبلیغات اسلامی در پاکستان — برای استخدام داوطلبان جنگی با هم به رقابت پرداختند. این تعبیر رویای اسامه بن لادن بود: بسیج جهانی گروههای بنیادگرای مسلمان برای استخدام جنگجویان ستیزه جو، انتقال آنها به پاکستان و فرستادن قاچاقی آنها به افغانستان برای جهاد. کولی می نویسد: "بسیاری برای تحصیل مذهبی به پاکستان فرستاده می شدند. معمولاً در خلال ۶ هفته آموزش مذهبی، به آنها آموزشهای نظامی داده نمی شد یا حتی درباره ی جهاد ضد روسها و کمونیست های 'دشمن خدا' سخن به میان نمی آمد. پس از پایان این دوره ی ۶ هفته یی، افسران سازمان امنیت پاکستان در هیات مفتی، با آنها پیرامون فرصتی که برای آموزشهای نظامی و جهاد پیش رو داشتند، سخن می گفتند. [این آموزشها] برای هزاران الجزایری، مصری، سودانی، سعودی و دیگران فراهم بود."

بگفته ی احمد رشید، روزنامه نگار پاکستانی و نویسنده ی کتاب "طالبان"، ۳۵ هزار اسلامگرای افراطی در میانه ی ۱۹۸۲ و ۱۹۹۲ از ۴۳ کشور جهان دوشادوش مجاهدان و نیز پس از آن جنگیدند و دهها هزار جهادی دیگر در مدارس مذهبی ضیاء الحق در

مرز افغانستان و پاکستان آموزش دیدند. "دست آخر اینکه، بیش از ۱۰۰ هزار افراطی مسلمان، با پاکستان و افغانستان تماس داشتند و از جهاد افغانستان متاثر گردیدند." شماری از مجاهدان در ایالات متحده و جوامع عربی و مسلمان به خدمت گرفته شدند. "مرکز پناهندگان افغانی الکفاح" در بروکلین، شاهد ثبت نام اعراب بسیاری برای شرکت در جهاد بود. "کیف های پر از پول، چک های در وجه حامل و اوراق بهادار بانکی، از سوی اتحادیه جهانی مسلمانان، "تبلیغی جماعت" و دیگر سازمانهای خیریه ی اسلامی در پاکستان برای مجاهدان فراهم بود. ره گیری اینها ممکن نبود." یکی از کسانی که در به خدمت گرفتن مجاهدان در میانه ی دهه ی ۱۹۸۰ نقش کلیدی داشت، "شیخ عبدالله عزام" بود. او یکی از اسلامگرایان افراطی فلسطین، استاد اسامه بن لادن و همکار موسس سازمان "**مکتب الخدمات**" بود که به پیدایش القاعده انجامید. "مکتب الخدمات" در ۱۹۸۴، بوسیله ی عزام و بن لادن در پیشاور پاکستان بنیاد شد. "مکتب الخدمات" با آن نام فریبنده، نقش اساسی و محوری در جذب جهادیون خارجی و عرب به جنگ داشت.

عزام، متولد سال ۱۹۴۱ در شهر جنین فلسطین بود و در هنگامه ی جوانی در سوریه به اخوان المسلمین پیوست. او آن هنگام، در سوریه، زمانی که اخوان المسلمین پرچم جنبش ضد ناصری در جهان عرب را برافراشته بود در رشته ی حقوق اسلامی درس می خواند. هرچند عزام، در آغاز عضو سازمان آزادیبخش فلسطین بود، پس از واقعه ی سپتامبر سیاه در ۱۹۷۰ و تیره شدن روابط سازمان آزادیبخش فلسطین و ملک حسین، زمانی که اخوان المسلمین از پادشاه اردن پشتیبانی کرد، از آن سازمان گسست. او زمانی که انور سادات اخوان المسلمین را به مصر باز می گرداند، چندی در مسجد الازهر قاهره بود، و سرانجام در دانشگاه ملک عبدالعزیز عربستان سعودی بعنوان استاد حقوق اسلامی مشغول شد. بن لادن شاگرد او در این دانشگاه بود. اتحادیه جهانی مسلمانان، عزام را برای ریاست بخش آموزشی خود، به خدمت گرفت و در پی آن، نخستین بار در ۱۹۸۰ به پاکستان سفر کرد. در ۱۹۸۴، افزون بر تاسیس "مکتب الخدمات"، روزنامه ی "الجهاد" را منتشر ساخت که در آن پیرامون وظایف مسلمانان فراوان می نوشت. گفته یی که بارها از وی نقل شده، تلاش او برای فراهم کردن زمینه ی جهادی جهانی را آشکار می کند: "جهاد، تا زمانی که همه ی سرزمین

هایی که زمانی مسلمان بوده اند به ما باز گردد و حاکمیت اسلام در آن احیاء شود، برای هر کس یک ضرورت است. فلسطین، بخارا، لبنان، چاد، اریتره، سومالی، فیلیپین، برمه، یمن جنوبی، تاشکند، اندولس، پیش روی ما است." عزام برای اینکه، به شیرینی آن را بیفزاید به مخاطبانش می گوید که اسامه بن لادن ماهانه ۳۰۰ میلیون دلار به اعرابی که در افغانستان بجنگند می پردازد.

"مایکل شوئر"، یکی از ماموران سیا است که در سالهای آینده مامور به دام انداختن اسامه بن لادن شد. او در سال ۲۰۰۲ با امضای "ناشناس"، به تفصیل در مطلبی با عنوان "از نگاه دشمنانمان"، درباره ی پیدایش اسامه بن لادن و القاعده نوشت. او در این نوشتار، نقش مکتب الخدمات که نام اختصاری آن به عربی "مک" بود، می نویسد:

"اسامه بن لادن زمانی که برای پایه ریزی مکتب الخدمات در پیشاور بسال ۱۹۸۴، با شیخ عبدالله عزام همراه شد به تاسیس سازمانهای غیر دولتی (NGO) برای فعالیت های نظامی آغاز نهاد. در حالی که مکتب الخدمات در کار کمک به قربانیان جنگ افغانستان بود، همزمان، داوطلبان جنگی را سازمان داده به افغانستان می فرستاد. ارسال سلاح و کمک های مالی به مجاهدان از دیگر فعالیت های این سازمان بود. هفته نامه ی الوطن العربی، در زمینه ی کمک های مالی می گوید که در میانه ی ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۹، ۶۰۰ میلیون دلار از کانال موسسات و بنیادهای خیریه ی شیخ نشین خلیج، بویژه از سوی موسسات مالی در عربستان سعودی، کویت، عمان، امارات متحده ی عربی، بحرین و قطر به سازمان بن لادن فرستاده می شد."

بگفته ی شوئر، بن لادن و شیخ عزام، ارتباط خوبی با گردانندگان سازمانهای خیریه ی راستگرایی اسلامی و از آن میان IIRO و اتحادیه جهانی مسلمانان داشتند. بگفته ی شخصیت های سیا که درگیر جنگ افغانستان بودند، سیا مستقیماً با شیخ عزام و بن لادن در به خدمت گرفتن داوطلبان عرب همراه نشد، هر چند که با تلاش آنها مخالفت نداشت. روبرت گیتس، رئیس وقت سیا، تلاش "سیا برای مشارکت هر چه بیشتر آنها" را فاش کرد. هر چند عملاً برای بازداشتن آنها کاری انجام نگرفت، برای دلسرد کردن "افغان های عرب" نیز کاری صورت نگرفت.

سیا سالها پس از پایان جنگ دریافت که ایالات متحده و عربستان تنها منابع مالی مجاهدان نبودند، نکته یی که کمک ۶۰۰ میلیون دلاری به مجاهدان که شوئر از آن یاد می کند، موید آن است. بذل و بخششهای پنهان و نیمه پنهان اخوان المسلمین و شعباتش، بسوی افغانستان سرازیر بود و سازمان امنیت پاکستان هم که بر توزیع کمک های ایالات متحده و عربستان سعودی در میان مجاهدان کاملا نظارت داشت، کمترین نظارتی بر هیچ یک از این سخاوتمندیها نکرد. به استناد کتاب "افغانستان: دامی برای خرس" درباره ی جهاد افغانستان، به قلم "محمد یوسف"، یکی از افسران پیشین سازمان امنیت پاکستان، در خلال جنگ یک سیستم کمک رسانی به موازات کانال رسمی این کمک ها بوسیله ی دلان شکل گرفت و بیشتر منابع مالی آن از بخشش های سرمایه های خصوصی عربی تامین می شد. یوسف می نویسد: "آنچه این سیستم کمک رسانی را نگه داشت، پول اعراب بود. منظورم پول سازمانها یا افراد خصوصی است و نه کمک های دولت عربستان سعودی. بدون میلیونها دلار کمکهای خصوصی، ارسال اسلحه به مجاهدان با دشواری مواجه می شد. مشکل آنجا بود که این کمک ها تنها به ۴ حزب بنیادگرای اصلی افغانستان می رسید و نه میانه روها. " محمد یوسف بویژه می نویسد که مبالغ زیادی به **عبدالرسول سیاف**، نماد اخوان المسلمین افغانستان و یکی از اعضای محفل "اساتید" که در دهه ی ۱۹۶۰ و آغاز دهه ی ۱۹۷۰ تاسیس شد، پرداخت گردید. سیاف و **گلبدین حکمتیار** — از رهبران مجاهد افراطی که حزب اسلامی وی بزرگترین و مخوفترین سازمانهای وقت افغانستان بود — نزدیکترین افراد به اسامه بن لادن بودند.

سیاف، حکمتیار و دیگر بنیادگرایان، بخش عمده ی پولهای عربی را بلعیدند چرا که مبالغ اصلی بوسیله ی گروههای اسلامی پاکستانی وابسته به اخوان المسلمین و آن احزاب اسلامی که ابوالاعلی مودودی تشکیل داده بود، به مجاهدان می رسید. جماعت اسلامی پاکستان که در ۱۹۴۰ تاسیس شد، سالهای دهه ی ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ را صرف ستیز با جنبش چپ پاکستان و سکولاریست ها کرد. در دهه ی ۱۹۷۰، مازاد دلارهای نفتی شیخ نشین های خلیج، جماعت اسلامی را بیش از پیش نیرومند ساخت چنانکه پاکستان در دهه ی ۱۹۷۰، تحت نخست وزیری ذوالفقار علی بوتو و ژنرال ضیاء الحق به راست گرایید. "سلیگ هریسون"، کارشناس مسائل جنوب آسیا

و نویسنده ی کتاب "آنسوی افغانستان"، می گوید: "اخوان المسلمین پولهایش را در همه جا پخش می کرد." بگفته ی هریسون، رهبر جماعت اسلامی با ژنرال ضیاء الحق ارتباط داشت و با آنها همکاری می کرد. همچنین بسیاری از افراد کلیدی سازمان امنیت پاکستان اعضای جماعت اسلامی بودند. هریسون میافزاید که، حتی پیش از ورود اتحاد شوروی به افغانستان، وابستگان اتحادیه ی جهانی مسلمانان و اخوان المسلمین در شیخ نشین های خلیج فارس، مبالغ بسیاری به خزانة ی مجاهدان سرازیر کردند. "همه ی اینها با کمک رابطه العالم السلامی (اتحادیه ی جهانی مسلمانان) و از کانال پاکستان انجام می گرفت؛ جماعت اسلامی نیز رفته رفته ثروتمند می شد." آن هنگام، واقعا هیچکس اهمیت بن لادن و شیخ عزام را درک نکرد و داوطلبان مجاهد غیر افغان نیز در میان چند صد هزار مجاهد افغان به چیزی گرفته نمی شدند. سیا نیز چنان در اندیشه ی جنگ سرد بود که آنی روی پیامدهای تجهیز و تقویت اسلامگرایی جهانی درنگ نکرد. همزمان، بیل کیسی، در اندیشه ی گسترش دامنه ی جنگ افغانستان به آسیای میانه و گشودن جبهه ی دوم بود؛ آنهم با منابعی که برژینسکی و بنیگسن، تا چند سال پیش، آن را به خواب نیز نمی دیدند.

¹¹ US Navy Sea, Air and Land (SEAL) : نیروهای ویژه

ی ایالات متحده برای جنگ های نامنظم، عملیات های ضد تروریستی و

... تربیت شده اند. (م)

¹² هیات الاغاثة الاسلامية العالمية. (م)

برگرفته از راه توده

www.ayenda.org